همبافته کتاب و حکمت در مسأله ظهور

- مسأله «تربّی» در روایات طولی ظهور

مسأله «تربّی» در روایات طولی ظهور

دیروز حدیثی مطرح شد؛ یکی روایتی بود که حضرت فرمودند «استغفر الله لدینی». افاداتی فرمودهاند که آلآن وقت نیست. مطلب دیگری هم بود راجع به حدیثی که آقا فرمودند ابوحمزه ثمالی میگوید امام باقر سلام الله علیه به من فرمودند: فلانی فرج در سنه هفتاد تقدیر شده بود، با شهادت حضرت سیدالشهدا عقب افتاد. به شما گفتیم صد و چهل؛ البته خود امام صد و چهارده شهید شدند، ولی به ابوحمزه میگویند صد و چهل مقدر بعدی است. بعد خود امام باقر فرمودند باز وقتی به شما گفتیم، رفتید گفتید. وقتی سال صد و چهل را پخش کردید، خداوند متعال عقب انداخت و دیگر زدن ما نیست و هر چه خدا میخواهد؛ «یمحوالله ما یشاء». این حدیث ابوحمزه است.

ببینید ما هیچ حرفی نداریم که این روایت باید معنا شود. صغرای تربّی باشد یا نه، باید بحث کنیم. اما این نکته را به آن ضمیمه میکنم؛ بعضی از روایات هست که وقتی به آنها نگاه میکنید حتماً باید نگاه طولی داشته باشید. یکی را به دیگری معنا کنید. نه این را به دیگری. در همین جلد بحارالانوار که نامه معاویه در آن بود؛ صفحه صد و هشتاد و شش، حدیث چهاردهم را ببینید. حدیث خیلی زیبایی است. اصلش در دلائل الامامه طبری است. مرحوم سید هم فرج المهموم نقل کردهاند. علامه مجلسی هم در اینجا از فرج المهموم نقل میکنند و حال اینکه خود فرج المهموم از دلائل الامامه طبری نقل کردهاند.

> **١٤ ـ نجم : رويانا باسناداني إلى محمد بن جرير الطبري في كتاب دلائل الامامة بإسناده عن حذيفة قال: سمعت الحسين بن علي يقول : والله ليجتمعن على قتلي طغاة بني امية، ويقدمهم عمر بن سعد، وذلك في حياة النبي (ص) ، فقلت له : أنبأك بهذا رسول الله؟ فقال : لا ، فقال : أتيت النبي فأخبرته فقال : علمي علمه وعلمه علمي لانا نعلم بالكائن قبل كينونته.[1]**

«والله ليجتمعن على قتلي طغاة بني امية، ويقدمهم عمر بن سعد ، وذلك في حياة النبي»؛ حذیفه میگوید برای آن زمان بود. سن حضرت چقدر بوده؟ شاید پنج-شش ساله بودهاند. حذیفه میگوید خیلی تعجب کردم! از نظر ظاهری حضرت در سن طفولیت هستند؛ حذیفه این را از حضرت شنیده است. میگوید به حضرت عرض کردم: جد شما به این خبر دادند؟ **«فقال : لا»؛** جدم به من خبر ندادند. **«فقال: أتيت النبي فأخبرته»**؛ میگوید نزد حضرت رسول آمدم و گفتم ای رسول الله این سبط شما قسم میخورد و یک چیزی میگوید، به او میگویم از جدت شنیدی؟ میگوید نه! حضرت چه جوابی میدهند! میفرمایند: **«علمي علمه و علمه علمي لانا نعلم بالكائن قبل كينونته»**؛ خب حالا حدیثی که میگوید سال هفتاد بود و بعد حضرت شهید شدند و به صد و چهل رفت، آن را باید به ملاحظه این حدیث معنا کنیم؟ یا این را باید با ملاحظه آن معنا کنیم؟ کدام طولی است؟ کدام یک از حیث تحلیل و درک و نظام دادن به عقائد در طول

دیگری؟ این را باید طبق آن معنا کنیم. یعنی حضرت دارند آن روز به حذیفه می‌گویند «والله یجتمعن علی قتلی». خب اگر «والله» می‌گویند، سال هفتاد چه می‌شود؟! بعد از شهادت حضرت تغییر کرد! این یک روایت شریف است که خود حضرت فرمودند.

خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله شیخ لطف الله صافی را. دو کتاب بلند بالا دارند. چون بحث‌هایی سر علم امام پیش آمده بود، ایشان تمحضی کرده بودند و مفصل روایات را آورده‌اند. یکی کتاب شهید آگاه است و یکی هم پرتویی از عظمت امام حسین علیه‌السلام است. کتاب ایشان را نگاه کنید. شیعه و سنی چقدر روایت دارند در اینکه به شهادت حضرت اخبار شده است. البانی که جایزه حدیث را برده، کتابی دارد به نام سلسلة الاحادیث الصحیحة. در این کتابش همین اخبار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به کربلا و شهادت حضرت سید الشهدا در کربلا و اینکه جبرئیل از آن جا تربت آورده را می‌آورد و می‌گوید این حدیث صحیح است. بعد هم تنبیهی دارد و می‌گوید در این حدیث کسی نگفته به ترتب کربلا تبرک کنید، همانطور که روافض می‌کنند. یعنی اصل حدیث را می‌آورد که اخبار به شهادت حضرت صحیح است. بعد می‌گوید ما اهل‌سنت قرار نیست از تربت تبرک کنیم. مجبور می‌شود که این را بگوید. یعنی این قدر مسلم است. خب ما به متواترات اخبار به شهادت حضرت، باید روایت هفتاد سال را معنا کنیم. چرا؟ چون این‌ها از حد بیرون است.

خب وقتی بخواهیم معنا کنیم، دو راه هست. یکی لوح محو و اثبات و بداء معلل است که دیروز عرض کردم. یکی دیگر هم از صغریات تربّی است. یعنی درک کامل حقائق حقه به قدری عظیم و مهم است که مدت‌ها باید آماده شود؛ حتی نفوس نوابغ باید آماده شوند تا بتوانند درک کنند. «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»[2] را عرض کردم؛ کتاب و حکمت با هم است. نمی‌شود فقط کتاب را بشنوید و آن حکمت پشت این کتاب را درک نکنید و بعد بگویید که من معتقد هستم. لذا تربّی است. یعنی کاری می‌کنند که آن عظمت بتواند جای خودش را باز کند. بتوانند «مثله مثل الساعة» را درک کنند.

شاگرد: بداء و تربی را دو تا دانستید؟

استاد: منافاتی ندارند و قابل جمع هستند. مرحوم استاد حاج آقای حسن زاده زیاد می‌گفتند.

می‌فرمودند آیه شریفه می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا»[3]؛ در ظاهر امیین یعنی بی سوادها و درس نخوانده‌ها. ایشان زیاد می‌فرمودند می‌دانید این امیین چه کسانی هستند؟ ابوعلی سینا‌ها، فارابی‌ها، ملاصدرا‌ها. این‌ها امی هستند. این امی‌ها جمع شده‌اند و «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا». بله، تربّی است. یعنی ما نمی‌دانیم چه چیزی پشت دستگاه عظیم هم بافته حکمت و کتاب است که این‌ها نیاز است. بله، به تعبیر آیت‌الله بهجت می‌فرمودند خداوند به آن‌ها یک دوربین داده و با این دوربین دارند صحنه ظهور را می‌بینند. خود صحنه را می‌بینند. خود صحنه را به طی الزمان می‌بینند. لذا آن‌ها راحت هستند. «إِنَّا صُبَّرٌ وَشِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ صَارَ شِيعَتُكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ قَالَ لِأَنَّا نَصْبِرُ عَلَى مَا نَعْلَمُ وَشِيعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ»[4]. لذا است که به تربّی نیاز است.

شاگرد: شهادت سیدالشهدا با گفته پیامبر و قرائن دیگر برای مردم صاف شده بود ولی دیگری در زمان امام صادق علیه‌السلام متزلزل بوده، می‌شود این را گفت؟ یا می‌فرمایید جریان ظهور حضرت حجت از همان اول دقایق برای خواص شیعه روشن بوده؟

استاد: برای خواصی که ریخت فکرشان نظم و ملکه شده بود. جواب امام در همین روضه کافی چه بود؟ تا دیدند بنی امیه از بین رفته و ابو مسلم آمده، نامه نوشتند، «قد رأنا أن الأمر قد أيل إلينا». حضرت فرمودند «أ ما يعلمون أنه أنما يقتل السفياني». این یعنی امام علیه‌السلام در

داغ شدن یک امر عظیم اجتماعی فراموش نمی‌کنند. این منظومه و دستگاه جلوی چشم امام هست. مثل کف دست است. آن شیعیانی هم این ملکه برایشان تحصیل شده، همینطور بودند. آرام بودند. شبیه مقداد؛ خیلی مهم است. سلمان درجه دهم بود، جناب ابوذر درجه نهم بود و مقداد هشتم بود. علی ای حال حضرت فرمودند روزی که سقیفه شد و امیرالمؤمنین را می‌بردند، سلمان یک چیزی و ابوذر یک چیزی، اگر کسی را می‌خواهی که مثل کوه محکم بود، مقداد بود. «کان قلبه فی ذلک الزمان کالجبال الرواسی». قلبش آرام بود به اینکه دستگاه دستگاهی که است اوضاع از دست خداوند در نرفته است. دست اولیاء او هم در نرفته است. ولو آقای کازرونی می‌فرمودند ابوذر خیلی ناراحت بود و سلمان به او گفت «موالیی اعلم». با اینکه سلمان به او گفت «موالیی اعلم» باز هم در دلش...؛ «فأمّا سَلْمانُ فإنّهُ عُرِضَ فی قَلْبِهِ عارِضٌ»[5]. به همین خاطر در گردن ایشان یک دملی درآمد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۴۴ صفحه : ۱۸۶

[2] لقمان ۱۲

[3] الجمعه ۲

[4] الكافي , جلد۲ , صفحه۹۳

[5] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : 22 صفحه : 440؛ « قال أبوجعفر 7 : ارتد الناس إلا ثلاثة نفر : سلمان وأبوذر والمقداد قال : قلت : فعمار ، قال : قد كان جاض جيضة[۳] ثم رجع ، ثم قال : إن أردت الذي لم يشك ولم يدخله شئ فالمقداد ، فأما سلمان فإنه عرض في قلبه أن عند أمير المؤمنين 7 اسم الله الاعظم ولو تكلم به لاخذته الارض ، وهو هكذا ، فلبب ووجئت عنقه حتى تركت كالسلعة...».